



نویسنده: آلیس پانترمولر

تصویرگر: دانیلا کوهل

مترجم: نونا افراز





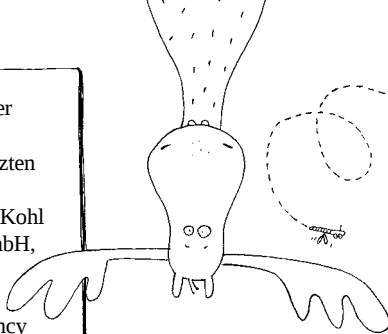
Author: Alice Pantermüller
Original title:
Mein Lotta-Leben. Den Letzten
knutschen die Elche!
With illustrations by Daniela Kohl
© 2014 by Arena Verlag GmbH,
Würzburg, Germany.
www.arena-verlag.de
Through KIA Literary Agency

نشر هوپا با همکاری آژانس
ادبی کیا در چهارچوب قانون
بین‌المللی حق انحصاری نشر
اثر (Copyright)، امتیاز انتشار
ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در
سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر
آن، Arena، خریداری کرده است.



رعایت «کی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، آلیس پانترمولر و ناشر خارجی آن، آرنه، برای چاپ
این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم
نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای
دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت آلیس پانترمولر این کار را کرده است.



سرشناسه: پانترمولر، آلیس
Pantermüller, Alice
عنوان و نام پدیدآور: آخرین نفر باید گوزن را ببوسد/ نویسنده: آلیس پانترمولر؛
تصویرگر: دانیلا کوهل؛ مترجم: نونا افراز.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص: مصور.
فروست: لوتا پیترمن؛ ۶
شابک: دوره: ۷-۷۲-۲۰۴-۲۰۰-۴؛ ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۰۰-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Mein Lotta-leben - den Letzten knutschen die Elche

یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: داستان‌های کودکان آلمانی
موضوع: Children's stories, German
شناسه افزوده: کول، دانیلا، ۱۹۷۲ - م، تصویرگر
شناسه افزوده: Kohl, Daniela
شناسه افزوده: افراز، نونا، ۱۳۶۱ - مترجم
رده بندی دیویی: ۵۸۳۳/۹۱۴
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۹۵۲۵۸

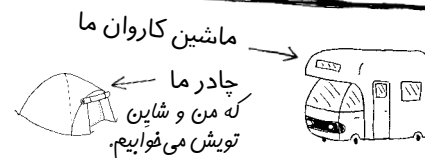
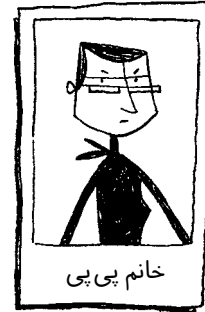
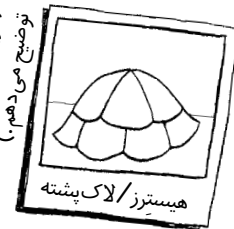
لوتا پیترمن ۶ آخرین نفر باید گوزن را ببوسد!

نویسنده: آلیس پانترمولر
تصویرگر: دانیلا کوهل
مترجم: نونا افراز
ویراستار: فرهاد کردکرمی
مدیر هنری: فرهاد رستمی
طراح گرافیک: بهار یزدان‌سپاس
تایپوگرافی: مهدخت رضاخانی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه
چاپ دوم، ۱۳۹۹
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۷-۷۲-۲۰۴-۲۰۰-۴؛ ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۰۰-۴
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۰۰-۴



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
سندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵، تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir
«همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
«هر گونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.





دوقلو و خنگول دنیا به معنای واقعی



تنها چیز **مسخره‌اش** این بود که امروز **کارنامه هامان** را دادند و معدل من متوسط شد. 😊 به هر حال هر چی بود، بهتر از شاین بود. البته به جز درس موسیقی که من چهار 😞 شدم و شاین سه!

چه اهمیتی داره؟ مهم اینه که دیگه تعطیل شدیم.



و حق با او بود! 😞

۱. نمره‌ی یک در آلمانی معادل ۲۰ ما و نمره‌ی چهار معادل ۱۰ ماست. م.



نمره‌های پُل خیلی عالی شده بود. ولی خُب پُل نابغه است. آدم می‌تواند به راحتی از روی عینکش بفهمد.

برنیکه هم که طبق معمول داشت با نمره‌هایش پُر می‌داد. چون کارنامه‌اش پُر از یک بود. طبق معمول، مگه نه؟ همه‌ی چیزهای خوب مال برنیکه است.



از طرف همه!

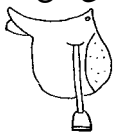


مامان و بابام قول داده‌اند
اگه نمره‌هام خوب بشه، بهم
یه زین جدید کادو بدن.

بعد هم می‌کارنامه‌اش را تکان داد
و کجکی خندید.

گاو کودن!

ولی من یک‌کم خوش حال شدم که کارنامه‌ام به خوبی برنیکه نبود، چون در این صورت ممکن بود زین اسب کادو بگیرم.



و خُب زین اسب به چه
دردم می‌خورد؟ من که
اسبی ندارم.



شاین کارنامه‌اش را جوری توی کیفش چپاند
که حسابی **مچاله** شد.

ولی بعد، خانم پی‌پی گفت کارنامه‌ها لازمان
می‌شوند، چون بعد از تعطیلات باید
با امضای والدین بیاوریمشان مدرسه.



اینجا بود که شاین نگاه
ملتسمانه‌ای بهم انداخت.



نگاه
ملتسمانه

چون دوست دارم تعطیلاتم رو با یادگیری زبان فرانسه آغاز کنم.



من ترجیح دادم چیزی نگویم. چون به نظرم اصلاً جالب نیست که آدم توی تعطیلات هم یاد مدرسه بیفتد. شاین، درحالی که مدام از این پا می پرید به آن پا، گفت:

منم قراره با
لوتا اینا برم
سوندا!



باز هم ترجیح دادم چیزی نگویم.

ولی باید دور من را خط بکشد. من عمراً کارنامه اش را امضا نخواهم کرد. چون آخر سر همه ی کاسه کوزه ها سر من می شکند!



بعد هم زنگ خورد و تعطیل شدیم!



کمی توی حیاط مدرسه ماندیم و با پُل راجع به این معاشرت کردیم که تعطیلات چه کار کنیم.



پُل قرار بود با خانواده اش برود فرانسه.

به همین دلیل، مامان و باباش یک سی دی آموزش مبتدی زبان فرانسوی بهش کادو داده بودند. پُل گفت: «فغانسه اوک لُپتی نیکلا» یا یک همچین چیزی.



۱. ترجمه ی جمله به زبان فرانسوی: «یادگیری زبان فرانسه با نیکولا کوچولو». م.

چون هنوز اصلاً معلوم نیست شاین هم بتواند همراهان بیاید.

راستش مامان و بابام

خیلی هم موافق نیستند.

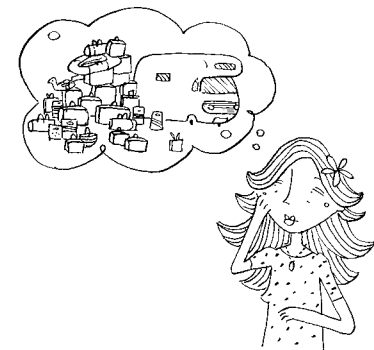
بابا گفته همین سه تا عربده کش
از سرش هم زیاده و دوست داره
از آرامش و طبیعت سوئد لذت بیره.



مامان هم گفته راستش این

ماشین کاروانی که کرایه کردیم،

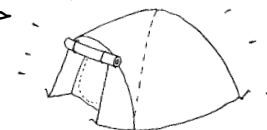
همین جوړی اش هم برای ۵ نفر خیلی کوچیکه.



آه، ماما!

مگر آن چادر جدید را مخصوصاً برای این خریدیم که دو تا از بچه‌ها بتوانند بیرون بخوانند؟

حالا یا ژاکوب و سیمون، یا من و شاین!



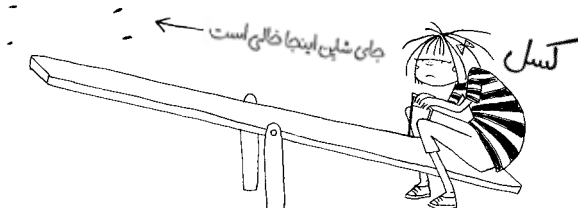
شاین باید حتماً حتماً با ما بیاید!!!

چون:

۱. مامانُ بابا را دارد و بابا هم مامان را.

ژاکوب سیمون را دارد و سیمون هم ژاکوب را.

این وسط منم که هیچ کس را ندارم و اگر شاین نیاید، آنجا
برایم تاحد مرگ حوصله سربر می شود!



۲. شاین هم باید تمام تعطیلات بماند خانه، آن‌هم با خواهر



سر می رود.



مامان گفت این جوری من هم یک نفر را دارم و دیگر همه‌اش با
داداش‌ها دعوا نمی‌کنم.



خیلی عالی می‌تونه!!!

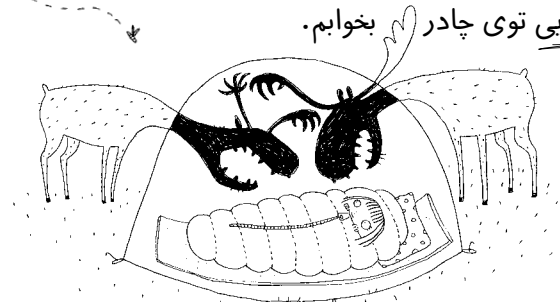
۳. برادرهای خُل و چُل من که جرئت نمی‌کنند

توی چادر بخوابند. چون سوئد یک عالمه حیوان

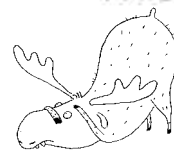
وحشی دارد. از طرف دیگر، به نظرم

یک جورهایی ترسناک است که من

تنهایی توی چادر بخوابم.



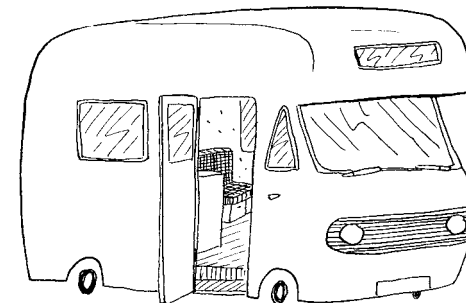
۴. بهترین دوست
من است!!!



به همه‌ی این دلایلی که گفتم مامان و بابا باید هرطور شده اجازه

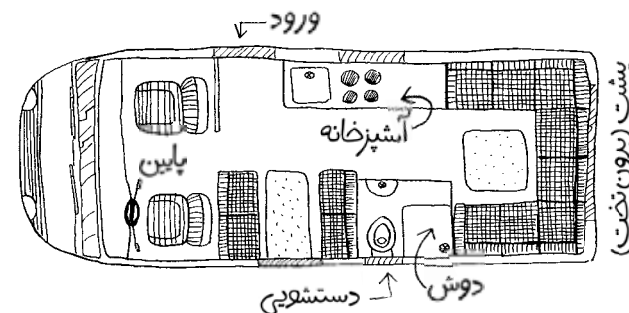
بدهند شاین هم با ما بیاید.

بابا امروز صبح رفت کاروانمان را تحویل گرفت. از بیرون به نظر خیلی بزرگ می‌آمد، ولی رفتیم دیدم چهار تا تخت بیشتر ندارد.



البته اصلاً مهم نیست، چون ما یک چادر نو داریم!

من و ژاکوب و سیمون رفتیم توی ماشین و همه چیز را واریسی کردیم. یک آشپزخانه‌ی خیلی کوچک و یک دستشویی حمام فسیلی داشت.



ژاکوب با لحن دست‌ودلبازانه‌ای گفت:

«دختر می‌تونن اون عقب بخوابن.»

چون ما می‌خواهیم وسط طبیعت
یکرو و وحشی توی چادر بخوابیم.



آره بذار اینا تو بخوابن. این دخترای نازک نارنجی از طبیعت یکرو و وحشی می‌ترسن!

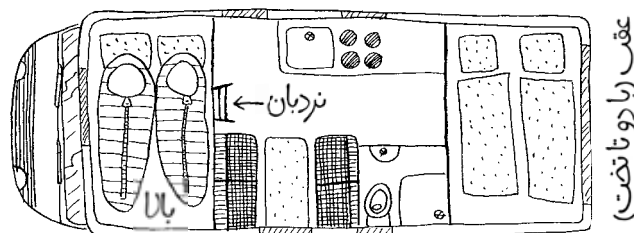


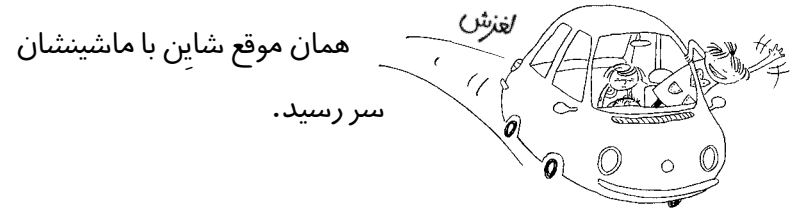
بعد هم نشست پشت فرمون

و قان‌قان کرد.



بعد هم یک نردبان بود که وقتی ازش بالا می‌رفتی، می‌دیددی دو تا تخت جلو است و دو تا هم عقب. خیلی با حال بود!

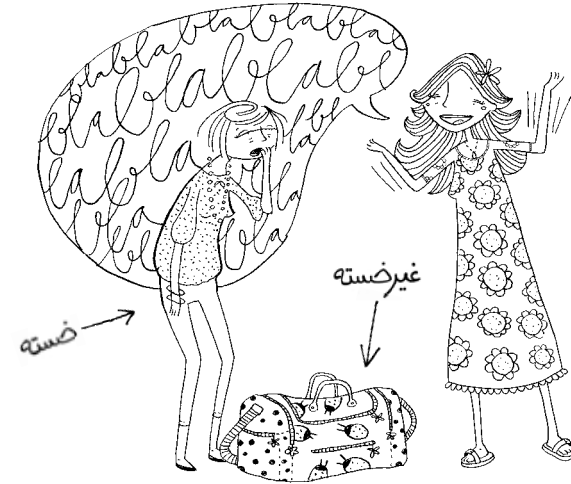




همان موقع شاین با ماشینشان

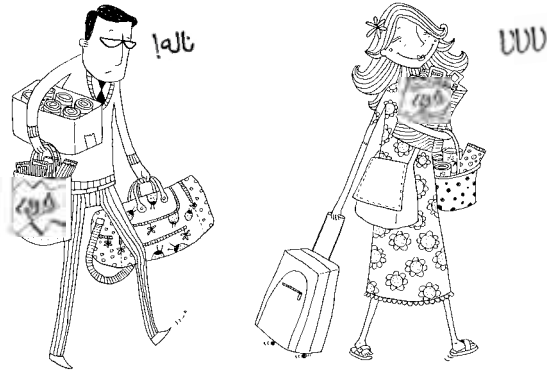
سر رسید.

مامانش، شاین و ساکش را آورده بود و وقتی پیاده شد، کمی خسته به نظر می‌رسید. منظورم مامانش است، نه ساکش. 😊



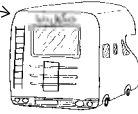
به‌خاطر همین هم زیاد با مامان حرف نزد. البته شاید هم به این خاطر بود که مامان داشت خیلی پُرحرفی می‌کرد و با ذوق توضیح می‌داد توی ماشین یک عالمه کمد هست و آدم می‌تواند کلی چیز تویشان بچپاند.

وقتی مامان شاین رفت، مامان و بابا شروع کردند به جادادن وسایل.



شاین پرسید چرا پشت ماشین نوشته‌اند

خنکول دنیا.

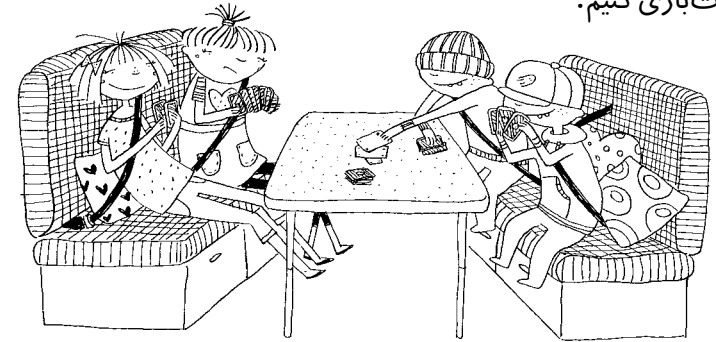


حالا صبر کنید **برادرهای خُل و چُل!**

می‌بینیم که کیا خنکول دنیان!



بعدش هم بالاخره بعد از ظهر شد و راه افتادیم سمت بندر. از آنجا قرار بود یک کشتی بزرگ از آب ردّمان کند. دو ساعت بیشتر تا بندر راه نبود. بهترین چیز کاروان این بود که می توانستیم دور یک میز بنشینیم و کارت بازی کنیم.



از نشستن توی ماشین که خیلی بهتر بود!

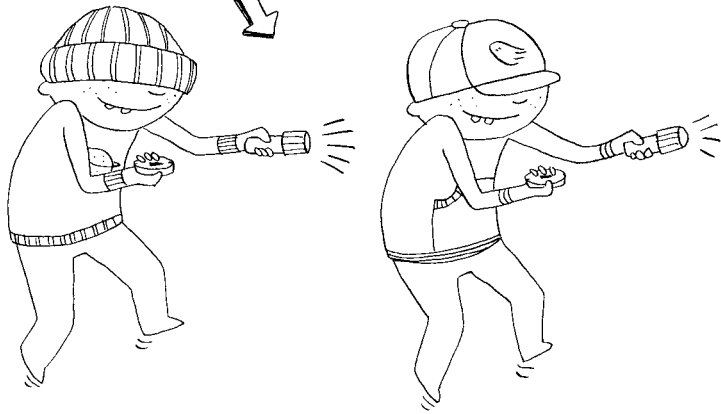


شاین و من نشستیم این طرف میز و ژاکوب و سیمون آن طرف میز. ما و ماوا بازی کردیم.

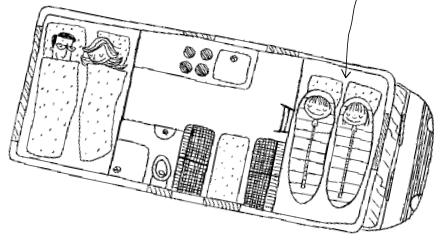


۱. یک بازی کارتی. م.

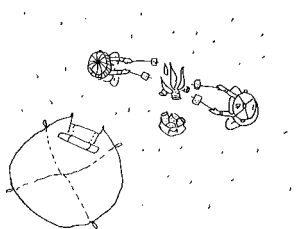
هر چند زیاد طول نکشید، چون دوقلوها شروع کردند به لاف زدن که شب یواشکی با چراغ قوه و قطب نما می روند وسط طبیعت یگرو وحشی



در حالی که من و شاین توی کاروان در خواب نازیم.

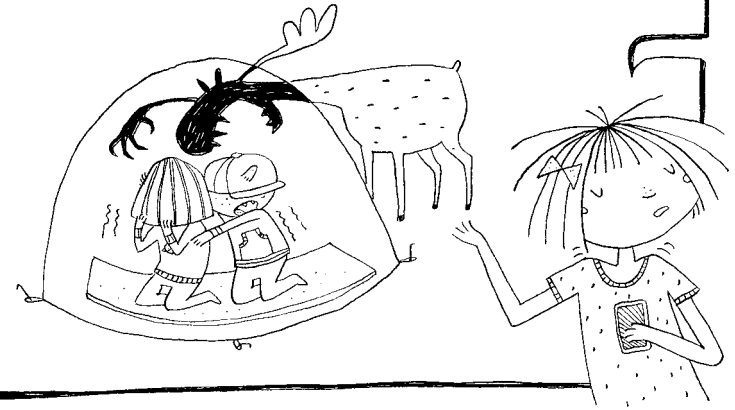


بعد هم کنار آتیش می نشینیم و مارشمالو کباب می کنیم و به شما هم نمی دیم!



این برادرهای خل و چل و زیرتی دیگر داشتند کفرم را
در می آوردند. تقصیر من است که یک لگد حسابی نثارشان نکرده‌ام.

شماها که عمراً جرئت نمی‌کنین با وجود اون همه حیوون وحشی
که توی سوئد ول می‌چرخن، اون بیرون تو چادر بخوابین.



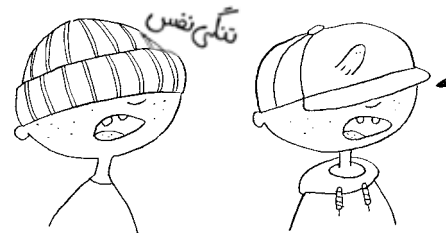
نگاهی به شاین کردم و او هم ریزریز خندید.

هی هی هی

ژاکوب و سیمون یکهو دلواپس شدند.

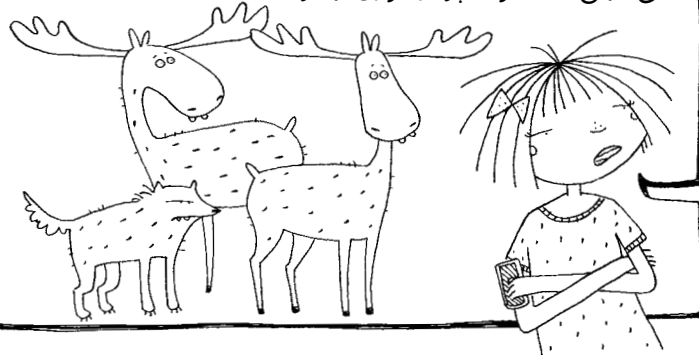
ژاکوب داد زد:

داری دروغ می‌گی!



وا؟ مثل اینکه از گوزنای سوئدی خبر ندارین؟ همه‌ی دنیا

می‌دونن که سوئد پر از گوزن و گرگه.



و همچنین ببر.



ویه تعدادی هم خرس.

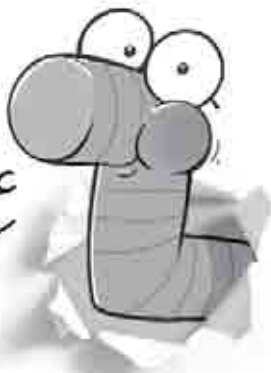


و همچنین شیطان
تاسمانیایی.



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه ی کرم استفاده می کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می شود؛
■ این کاغذها سبک تر از کاغذهای دیگر است و جابه جایی کتاب های تهیه شده با آن، آسان تر است؛
■ و مهم تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم تر